



سبح مادر



مصطفی علی پور

مؤلف: پوران فرخزاد
ناشر: ایران جام
چاپ اول، ۱۳۸۲



(نشان زن در زندگانی و آثار احمد شاملو)

از دفتر، آهنگهای فراموش شده، به زنی یا دختری زیبا اشاره می کند به نام «گالیا».

کسی که خود شاملو نیز چندان به وی اشاره ای نداشته است ولی نویسنده می خواهد به هر قیمتی شده، این شعر را به بند ناف «گالیا» ببندد، می نویسد: «شاید اگر تاریخ سرایش این شعرواره روشن می شد، می توانستم بگویم آن را به خاطر نخستین عشق رسمی خود «گالیا» نوشته است (ص ۱۳) دختری که به گفته نویسنده نیمه شبها به به رسم تیمارداری به دیدار شاعر می رود و با حضور خود اتاق کوچک و نمود زندان را به بهشتی همانند می کند (ص ۱۴) و بعد با آلتویه و دریغ و حسرت می نویسد: «از آنچه بین این عاشق و معشوق جوان گذشته نویسنده را خبری نیست» (ص ۱۶) گویا عاشق و معشوق جوان می بایست نویسنده محترم (خانم پوران فرخزاد) را از آنچه بینشان می گذشت با خبر می ساختند.

مادر شاعر نیز با آن سرگردانها، بی بولبها، تنهایی و مرگ چند فرزند و پدر و همسر، از لطف قلم نویسنده بی بهره نمی ماند، و ضمن کشف همانندیهایی میان زندگانی شاملو و اوضاع خانوادگی وی با زندگی خانوادگی خود (خانواده فرخزاد)، وضعیت خانوادگی شاملو را بسیار ناگوار توصیف می کند. هر چند خانواده فرخزاد به دلیل نپرداختن دقتی پدر و مادر و گریز پدر از خانواده «طعم گس بی بولی» را می چشد.

نویسنده آن گاه عشق شاملو به مادر را که خود شاعر بسیار اندک در آثارش نشان داده از نوع عشق «عقده ادیب» (البته به

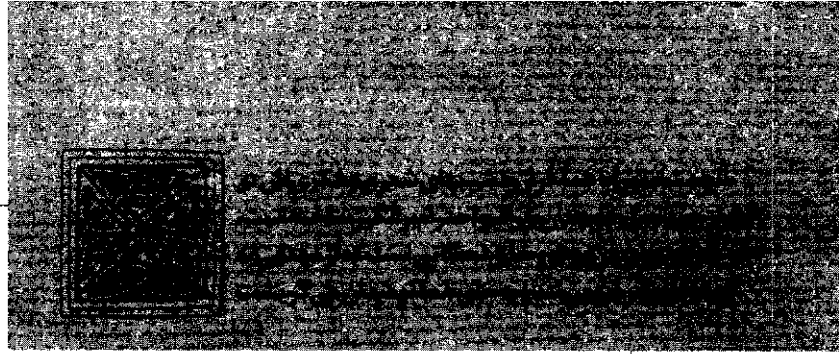
حضور زن یا زنان در شعر زنده یاد احمد شاملو (الف - بامداد) محور اصلی بحث پوران فرخزاد است. اینکه اصولاً «زن» تا چه مایه در شکل گیری آثار شاملو نقش ایفا کرده و تا چه حد آثارش - که گاه جمع فرهیختگی زبان و زیبایی است -، مدیون پدیده شاعرانه «زن» است.

این برداشت، ظاهراً طرح خانم پوران فرخزاد در نوشتن کتاب «مسبح مادر» بوده است. طرحی که به خودی خود می توانست و می تواند زمینه موضوعی اشعار بسیاری از شاعران جهان باشد و اگر به درستی انجام شود، شاید بتواند پرده از زونی بسیاری از ابهامهای معنایی و متنی آثار بزرگ شاعران بردارد.

مؤلف محترم، شاملو را همچون فروغ، شاعری تجربه گرا می داند (ص ۷) نیز نایمهای که هر چند گاه در گوشه ای از این جهان پدیدار می شوند (ص ۹) و از منظر همین تجربه گرایی و نبوغ است که دو پدیده «زن و اجتماع» منشأ الهام بود آفرینش شعرهایش می شوند.

از نوشته های مؤلف این طرز می شود دریافت، که شاملو شاعر زن است و عشق، چون همسری چند زن را تجربه کرده، همچنان که شاعری اجتماعی است، زیرا مبارزات اجتماعی را نیز در کارنامه خود دارد.

در نگاهی این چنینی است که خانم پوران فرخزاد، عشق شاملو را به «زن» و حتی به «دختران طناز کوچک و خیابان»، چنان با آب و تاب گزارش می کند (ص ۱۲) که گویا دارد از فتوحات و افتخارات بزرگی رمزگشایی می کند. هلا در معرفی منشأ شعری



کند و به خواننده کتابش بقولاند که شاعر، همه این عاشقانه‌هایش را در ستایش زنی نوشته است و از اینکه ممکن است در شعری زنی، منشأ الهام شاعر نباشد، بسیار نگران و متأسف می‌شود:

«همی دانم و از این نادانی در تردیدم که میادا الهام آور این شعر، نه یک زن، بل آرمانهای حزب توده باشد که زمانی کوتاه شاعر مردم‌دوست و انسان‌گرا را جذب خود کرده بود!» (ص ۴۰)

حال آنکه هر کسی می‌داند که «شعر عاشقانه» یک ژانر است، یک نوع شعری است و لزوماً نباید منشأ الهام بیرونی داشته باشد و می‌تواند بیش از

گفته و تأکید نویسنده «با حذف امیال جنسی» می‌خواند و از نوع عشق مردانی می‌داند مادرگرا، که در کودکی دور از چشم پدران به مادرانشان عشق می‌ورزیدند

مؤلف محترم روشن نمی‌کنند چه نوع عشقی است که فرزندان به مادران دارند که حتماً باید دور از چشم پدران اتفاق بیفتد؟! عشقی که به تأکید نویسنده و گفته «فروید» باعث نفرتشان از پدرانشان می‌شد (ص ۲۶)

اصلاً این چه نوع ارج‌گذاری احمد شاملوست که عشق به زنان و حتی به مادرش، به گفته نویسنده از نوع «عقدۀ ادیب» باید از افتخارات او به‌شمار آید؟

پیداست در آغاز زندگی و شاعرانگی بسیاری از شاعران، زنی حضور داشته است که گاه مایه الهام و اسباب خلاقیت شاعر را فراهم می‌آورد. مثل آنچه دربارهٔ نیما یوشیج، شهریار، نزار قبانی، مایاکوفسکی و... اتفاق افتاد. اما هیچ یک حضور این‌چنینی زن را در اندیشه و شعرشان مثل پرچم افتخار بر سر در خانه‌هاشان به اهتزاز درنیاورند.

بسیاری از سر حجب و تقوا - بیشتر شاعران ایرانی - حتی از یادکرد خشک و خالی آن طفره رفتند و یا به نقل خاطر‌هواری از آن قناعت کردند اصولاً پرداختن این‌چنینی مبسوط و غلیظ و حماسی به این بخش از زندگی یک شاعر بزرگ مثل احمد شاملو که خود نیز چندان علاقه‌ای به یادکرد این‌چنینی آنها نداشت، چه امتیازی می‌تواند باشد؟

جز اینکه احتمالاً تصویر شخصیت او را در ذهن پُرشماری از خوانندگان مشتاق شعرهای او مخدوش کند و غیر اخلاقی جلوه دهد، چه نتیجه‌ای می‌تواند داشته باشد؟

نویسنده محترم باید بداند که آنچه شاملو را با همه فراز و نشیبهای شعری و فکری‌اش در گذر از چند نسل همچنان بزرگ و احترام‌برانگیز ساخته است، فریاد «درد مشترک» او و خلق لحظاتی است که از مهتابی به کوچه تاریک خم می‌شد و به جای همه نومیثان می‌گریست و نیز در کنار غم نان، همچنان برای انسان سرودها می‌ساخت. اینها برای وی حرمت آورد و می‌آورد نه رکوردشکنی او در عشق به زنان و ازدواجهای ناکام و چندباره و مکرر که خود نیز به نفرت از آنها یاد کرده است!

و اصلاً اگر این توصیف‌های شاعرانه نویسنده از هر یک از زنان شاملو مثلاً «باشنده زیبای تقدیر» (ص ۴۳)، «زنی سرشار از شور و شعور و تکاپو و جنبش که در آبهای ازلی پارو می‌کشد» (ص ۴۶)، «آموزگاری مهربان»، «بیانوی ساده و صمیمی» (ص ۸۹) که تحصیل کرده و زبان‌دان و سرشناس بود» (ص ۹۳) درست باشد، و بتوان تأثیر سایه حضور آنان را بر شعرهای خوب شاملو باور کرد، چگونه است که پس از اندک زمانی این «باشندگان زیبای تقدیر» هر یک به شیوه‌ای خود را از سر شاعر می‌رهانند و یا شاعر را از سر خود...؟ و حتی یکی از آنها با وجود آوردن چهار فرزند برای شاعر، شاعر را در تنهایی و سرگردانی رها می‌کند؟ و یا شاعر از تحمل چنین «باشنده زیبای تقدیر» شانه خالی می‌کند؟

نویسنده می‌کوشد پشت همه شعرهای عاشقانه شاملو، یک زن را معرفی



نویسنده‌ی کوشش بیست و هفتم شعرهای عاشقانه شاملو بزرگ را معرفی کند و به خواننده‌ی کتابش بی‌شکوه که شاعر، همکارین عاشقانه‌هایش را در ستایش زنی نوشته است و از اینکه ممکن است هر شعری زنی، منشأ الهام شاعر نباشد، بسیار نگران و متأسف می‌شود.



آنکه به عنصر زن مرتبط باشد به حضور زن درونی شاعر مرد و به گفته‌ی یونگ «آیما» ارتباط پیدا کند، که «تجسم تمام تمایلات روانی زنانه در روح مرد است.»

چگونه می‌شود عشق مادر به فرزند را که به گفته‌ی نویسنده «او را در آغوش می‌کشد و می‌بوسد و می‌بوید و می‌نوازد و...» فریادی تعبیر کرد و «غریزه‌ی مادری را هم برآمده از خودخواهی و شهوات پنهان» (ص ۴۷) دانست؟ با این همه نویسنده تأکید می‌کند: «اگر هم به راستی چنین باشد، (= غریزه‌ی مادری برآمده از خودخواهی و شهوات پنهان) باز هم شیرین و

شایان پذیرش است!» (ص ۴۷) شاملو شاعر بزرگی است و آن قدر شعرهای خوب و بزرگ دارد که بتواند برای وی حرمت ملی بیاورد. ترجمه‌ها و بازسراییهایش از آثار بزرگ نویسندگان و شاعران جهان و مهم‌تر از آنها کتاب عظیم «کوچه‌اش» آن قدر کارنامه‌ی ادبی و هنری او را درخشان کرده است که بتواند نه فقط جامعه‌ی ادبی و هنری، بلکه توده‌ی کثیری از مردم عادی را دریناگویی مرگ وی کند. و نیازی بدان نیست که حضور زنان و دختران را در زندگی عادی، زناشویی و شخصی‌اش که گاه ممکن است شخصیت‌های عاشقانه‌ی شعرهایش نیز باشند، توجیه و به‌عنوان افتخارات وی ثبت کرد.

خود نیز هیچ‌گاه نخواست است از این اخلاق و عادت زندگی‌اش - حتی در سالهای پیش از انقلاب که هر گونه‌ی اظهاری و پرداختنی در این زمینه عادی و معمولی می‌نمود - دفاع کند. هر چند حضور یک و دو زن در زندگی‌اش دستمایه‌ی شعرهای خواندنی شده است؛ و یا فرصتی فراهم آورده است تا او به‌عنوان یک شاعر، به ستایش زیبایی، زلالی و بزرگی زن در جامعه‌ی مسلط مردسالار بپردازد.

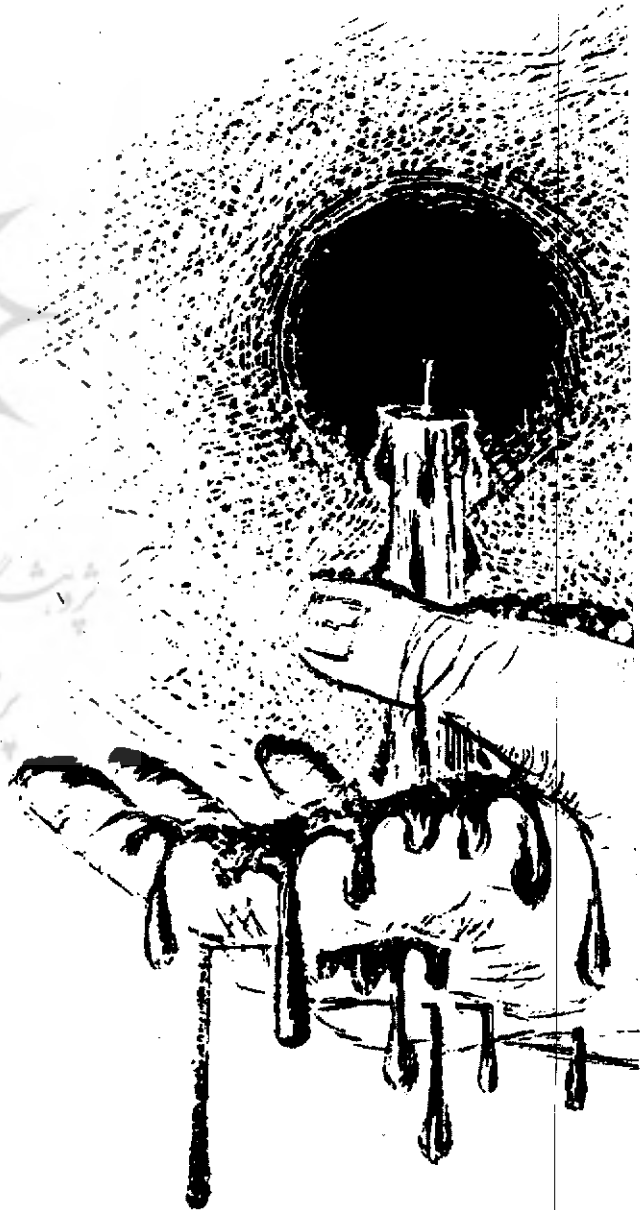
تعبیرهای آن چنانی نویسنده از احمد شاملو به‌ویژه آنجا که می‌نویسد: «در حال و هوای بی‌جفتی و بی‌عشقی احمد شاملو که دریایی در خود نهفته دارد، مانیفست خود را درباره‌ی شعر نو... پی می‌گیرد.» (ص ۹۹) جز تنزل شخصیت شاملو هیچ سودی ندارد. شاملو در این گونه‌ی تعبیرهای نویسنده تا سطح آدمهای کوچک سطحی و مبتذل سقوط می‌کند. این چگونه پژوهشی است که باید تمامی محرمانه‌ی زندگی خصوصی شاعر چنین عریان شود؟ و اصلاً این افشاگریهای مشفقانه (!)

چه اعتباری برای شاعری که به مدد چند دهه فعالیت جدی ادبی و هنری یکی از سرشناس‌ترین چهره‌های ممتاز ادبی معاصر است، فراهم می‌آورد که خانم پوران فرخزاد چنین ارشمیدس‌وار فریاد «یافتم یافتم» سر می‌دهد؟

ورود «آیدا سرکیسیان» به زندگی شاعر که نویسنده از آن به «هبوط، هبوط ناگهانی آیدا بر جزیره‌ی زمستان زده‌ی احمد شاملو» تعبیر می‌کند، چنان جدی تلقی می‌شود که از نظر نویسنده اگر چنین هبوطی اتفاق نمی‌افتاد، به گفته‌ی وی (نویسنده) «احمد شاملویی را که ما حالا داریم و مغرورانه بر تارک ادبیات معاصر نشانده‌ایم، هرگز به این شکل و شمایل نداشتیم.» (ص ۱۰۶)

هر چند تأثیر «آیدا» در زندگی ادبی احمد شاملو را می‌توان در دفترهای که به نام «آیدا» مثل «آیدا در آینه» و «آیدا، درخت و خنجر و خاطره» منتشر شده‌اند، یافت، اما آیا خود آیدا ادعاهای چنین متعصبانه و اغراق‌آمیز نویسنده را می‌پذیرد؟

آیا این، خود رهنمود و نشانی غلط برای خیل پرشمار جوانان شاعر و خواننده‌ی شعر شاملو نیست که مثلاً اگر می‌خواهند شاعر واقعی باقی بمانند، باید به نسخه‌ای که خانم پوران فرخزاد پیچیده است، عمل کنند؟ و بالاخره، نویسنده پس از چندین و چند بار مادینه، نرینه گفتن و مذکر و



و افتخار این آغازگری و ابتکار به نام خانم پوران فرخزاد ثبت می‌شود. آنچه در رهگذر این نوع پژوهش بایسته است، رعایت احتیاط و اصل وسواس اخلاقی در پرده‌گشایی از صحنه‌های خصوصی زندگی شاعرانه شاعران است. تا خدای نکرده به شخصیت فردی و خانوادگی آنان آسیبی نرسد. این احتیاط و وسواس درباره شاعران و هنرمندانی که از میان ما رفته‌اند و نیستند تا احوال از خود دفاع کنند، باید بیشتر و افزون‌تر باشد. به علاوه برابر اصل عدم قطعیت معنا و تأویل، شایسته آن است که از حدود احکام قطعی که غالباً از تغییر پژوهشگر در متن برمی‌آید، خودداری کنیم.

بی‌نوشته:

- ۱- آقای یوسف‌علی میرشکاک، سالها پیش در مقاله‌ای پرخاصیتانه عبارتهایی از این دست را در شعر شاملو حرمت‌برانگیز دانسته است.
- (ز. گ. به: ستیز با خویش و جهان، انتشارات برگ، چاپ اول، ۱۳۶۹، ص ۱۰۱)
- ۲- آقای عبدالملی دستتیب در نقد آثار شاملو می‌نویسد: شاملو زندگانی زناشویی را فاجعه‌ای می‌نامد و باور دارد که نزدیکی کامل روح و جسم برای دو تن انسان امکان‌ناپذیر است.
- (ز. گ. به: نقد آثار احمد شاملو، انتشارات چاپار، چاپ سوم، ۱۳۵۷، ص ۱۷)
- ۳- کارل گوستاو یونگ، انسان و سمبل‌هایش، ترجمه ابوطالب صارمی، انتشارات امیرکبیر، چاپ اول، ۱۳۵۲، ص ۲۸۱.
- ۴ و ۵- آیدا در آینه، احمد شاملو، انتشارات نیل، [بی‌تا]، تهران.
- ۶ و ۷- آیدا، درخت و خنجر و خاطره، احمد شاملو، نشر مروارید، چاپ چهارم، ۱۳۷۲، تهران.
- ۸- ابراهیم در آتش، احمد شاملو، انتشارات زمانه و نگاه، چاپ ششم، ۱۳۷۱، تهران.



مؤتث کردن، شاملو را به گفته خودش «به رغم دانش و بینشی که دارد»، شاعری می‌داند که «هرگز نتوانسته ذهن آرکائیک خود را از زن‌ستیزی رایج خالی کند.» (ص ۱۲۵) به گفته نویسنده زن از نظر شاملو «نه موجودی یا به پای مرد، بل موجودی در خدمت اوست.» «بزراری برای خوشبادهایا و خوشباشیهای مرد» است. (ص ۱۲۵)

نویسنده این ادعای قاطع را فقط از درون این عبارت «آیدا در آینه» که: «ای کلادیوسها / من برادر آفلیای بی‌دست و پایم» (ص ۱۲۶) کشف کرده است، مستند دیگری در دست ندارد. این گفته اما راست است که «عشق در نظرگاه شاملو چیز دیگری است و نیایش نوعی دیگر» (ص ۱۵۷) و متفاوت از سروده‌های توللی، نادرپور و مشیری. چرا که شاملو گاه از عشقی خصوصی به عشقی عام و انسانی پُل می‌زند و از دردی سخن می‌گوید که درد انسان است؛ - کوه با نخستین سنگ آغاز می‌شود / و انسان با نخستین درد / در من زندانی ستمگری بود / که به آواز زنجیرش خونمی‌کرد / من با نخستین نگاه تو آغاز شدم / توفانها / در رقص عظیم تو / به شکوه‌مندی / نی‌لبکی می‌نوازند / و ترانه رگ‌هایت / آفتاب همیشه را طالع می‌کند. (آیدا در آینه، ص ۱۵۲)

- دستانت آشتی است / و دوستانی که یاری می‌دهند / تا دشمنی از یاد برده شود. (آیدا در آینه، ص ۱۵۳)

بهتر بود نویسنده این سطرها را نیز می‌دیدند و درمی‌یافتند که «زن» نه آن چنان که پرداخته‌اند، در شعر شاملو ابزار است و نه آن چنان که کشف کرده‌اند، شاملو شاعر زن‌ستیز... این سطرها یکی از اوجه‌های ارج‌گذاری زن در شعر روزگار ماست:

اکنون / هر زن، مریمی است. / و هر مریم را / عیسانی بر صلیب / بی‌تاج
 خار و صلیب و جلجتا / بی‌پیلات و قاضیان و دیوان عدالت...^۶
 آیدا درخت، خنجر و خاطره (ص ۱۰۷)

و این نیز نگاهی دیگر به شخصیت زن امروز در یکی دیگر از شعرهای شاملو:

ای صبور / ای پرستار / ای مؤمن / پیروزی تو میوه حقیقت توست /
 رگبارها و برف را / توفان و آفتاب آتش؟ را / به تحمل و صبر شکستی /
 باش تا میوه غرور برسد... / پیروزی عشق نصیب تو باد.^۷
 آیدا درخت، خنجر و خاطره (ص ۵۰)

اما با این همه، حتی وجود «آیدا» نیز برخلاف نظر نویسنده محترم همواره نمی‌تواند برای شاعر پناهی شود و گریزگاهی:

همه لرزش دست و دلم / از آن بود / که عشق، پناهی گردد / پروازی نه /
 گریزگاهی گردد. / ای عشق! ای عشق! / چهره‌ای پیدا نیست...^۸
 و بالاخره، آشکار نیست نویسنده محترم از کجای شعر «حدیث بی‌قراری ماهان»، «ناتوانی شاملو را در بستر همسر همدلش» دریافته است که چنین قاطع و بی‌احتیاط می‌نویسد:

«و به ناتوانی در بستر همسر همدلش می‌اندیشید که روزگاری پیش،
 خیلی دور، او را به هیئت غولی زیبا دیده و به توانایی‌اش دل، بسته بود.»
 (ص ۲۱۷)

با این همه گشایش چنین فصلی در زندگی شاعران امروز فرصت و غنیمتی است.

